فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، ص ۲۴۶- ۲۲۵

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۷۰۲۰۹

اسطوره‌سازی از داعش در روزنامه‌های آمریکایی[۱]

محمدرضا کلاهی[۲]
استادیار گروه مطالعات اجتماعی پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی (نویسنده مسئول)
ابراهیم محمودی[۳]
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس
فاطمه غلامرضاکاشی[۴]
دانشجوی دکتری رفاه اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۵ **تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۱۸**

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

هدف از نگارش این مقاله آن است که نشان دهیم چگونه بخشی از یادداشت‌های منتشرشده در برخی از روزنامه‌های آمریکایی، از طریق تاریخ‌زدایی و زمینه‌زدایی از پدیدهٔ داعش، از آن اسطوره‌سازی می‌کنند و از این طریق گفتاری اسلام‌هراسانه می‌سازند. این هدف از طریق تحلیل روایت یادداشت‌های برگزیده‌ای از مطبوعات آمریکا انجام خواهد شد. ادعای این نوشتار آن است که در این یادداشت‌ها از طریق حذف زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی که موجب برآمدن داعش شده، داعش محصول مستقیم چیزی تلقی می‌شود که افراط‌گرایی اسلامی خوانده می‌شود. نشان داده می‌شود که این یادداشت‌ها، هر یک بخش‌هایی از یک روایت کلی‌تر را کامل می‌کنند که در آن پنج شخصیت اصلی وجود دارد که به ترتیب از بد به خوب به صف شده‌اند. شخصیت بد داستان داعش است که زندگی «مردم» را به خطر انداخته و مردم، شخصیت دیگر داستان است که گویا همهٔ نزاع‌ها بر سر اوست. شخصیت خوب، «آمریکا»ست که در نهایت «مردم» را نجات خواهد داد. این سه شخصیت اصلی به همراه «دوستان داعش» و «دوستان آمریکا»، پنج شخصیت اصلی داستان را می‌سازند. در نهایت، همهٔ یادداشت‌ها، جهان را از انتخاب میان داعش و آمریکا ناگزیر نشان می‌دهند و هیچ راه سومی را قابل طرح نمی‌دانند.

واژه‌های کلیدی: اسطوره‌سازی، تاریخ‌زدایی، زمینه‌زدایی، تحلیل روایت، داعش، آمریکا.

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی است با عنوان «اسلام‌هراسی در مطبوعات آمریکا – پژوهشی در اخلاق مدرن» که با حمایت معاونت پژوهشی جهاد دانشگاهی در پژوهشکدهٔ فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی انجام شده است.

2. reza.kolahi@gmail.com
3. ebi.m.09@gmail.com
4. fatemehgholamrezakashi@gmail.com

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

مقدمه

بعد از پایان دو جنگ جهانی و در دهه‌های ٦٠ و ٧٠ میلادی در درون سنت فلسفه و علوم اجتماعی، نحله‌های متکثر و متفاوت و گاه با هم مخالف فکری که بعداً با عنوان پست مدرن شناخته شدند، به ادعای عام بودن معیارهای اخلاقیِ غربی انتقاد کردند. آنها استدلال می‌کردند که اروپامحوری، توسعه‌طلبی و تام‌گرایی، در درون فکر و عمل مدرنیتهٔ غربی تاکنون تبعاتی سهمگین و ناخواسته همچون جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، تکنولوژی‌زدگی، اثرات مخرب زیست‌محیطی، سلطه‌طلبی بر اقلیت‌های قومی، جنسی، نژادی یا ملل دیگر را موجب شده که خود به ایجاد انواع نابرابری‌های طبقاتی، قومی، مذهبی، جنسیتی و نژادی و همچنین ظهور خیزش‌ها و جنبش‌های خاص‌گرایانه و عموماً خشونت‌طلبانهٔ قومی، نژادی و مذهبی در متن و بطن جوامع امروزی منتهی شده است. ژان فرانسوا لیوتار در کتاب وضعیت پست‌مدرن؛ گزارشی دربارهٔ دانش، با رد دعاوی کلی و عام مدرنیته در حیطهٔ شناخت، از شکل‌گیری نوعی از دانش جدید سخن گفت. علمی که برخلاف علم مدرن که مبتنی بر کلان روایت‌ها و ارزش‌های عام و کلی است، بر روایت‌های خاص و محدود تکیه دارد و از فلسفهٔ تاریخ مبتنی بر ایدهٔ پیشرفت دورهٔ مدرن نیز فاصله می‌گیرد (لیوتار، ١٣٨٤). میشل فوکو از نیاز به و تلاش در جهت خلقِ اخلاقی جدید سخن گفت که از اخلاق انضباطی و سرکوبگر مدرن فاصله می‌گیرد (فوکو، ١٩٩٨). همچنین، وی از انقلاب ایران، به دلیل نمود مذهبی‌اش و آنچه او ظهور «معنویت سیاسی» می‌نامید، به عنوان نخستین انقلاب پست مدرن جهان نام برد (فوکو، ١٣٨٣). عده‌ای دیگر همچون اگنش هلر، دیوید هاروی و آنتونی گیدنز هر کدام به شیوه‌ای ظهور دوره‌ای جدید که به کلی از دورهٔ مدرن گسسته باشد، را رد می‌کنند. با این حال، آنها نیز با توجه به تجارب تاریخی، هر کدام از سنت فکری متمایز، از وضعیتی جدید به عنوان وضعیتی که در آن مدرنیته به تأمل و بازاندیشی در خود می‌پردازد (هلر، ١٣٩٢)، یا وضعیتی که بسته به شرایط جدید تولید و مصرف در سرمایه‌داری معاصر، با نوعی بی‌ثباتی و تزلزل در شرایط زندگی و کار (هاروی، ١٣٩٣) و فشردگی و شدت یافتن فضا و زمان (گیدنز، ١٣٩٢) مواجه هستیم سخن می‌گویند. ضمن اینکه دستهٔ اخیر متفکران، هر کدام به شکلی این نقد را به رویکردهای پست مدرن وارد می‌دانند که این رویکردها با تأکید بر خاص‌گرایی و ستایش فکر و عمل محلی و حمله کردن به هرگونه ارزش یا هنجار عام و کلی، با خطر شکل‌گیری

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

جنبش‌های فکری و عملی خاص‌گرا – نژادی، مذهبی، قومی و ... – منتهی خواهند شد.

می‌توان نقطهٔ مشترک این نقدها، بازاندیشی‌های فکری و عملی متفاوت و متکثر را مسئله‌دار بودن معیارها، ارزش‌ها و اخلاق مدرن دانست که به نوعی تداوم ایده‌ها و آرمان‌های عصر روشنگری به شمار می‌آمدند. مطالعات پسااستعماری و مطالعات فرودستان، دو رشتهٔ دانشگاهی و دو رویکرد نظری‌اند که محصول همین نقدها و بازاندیشی‌ها به حساب می‌آیند. در مطالعات پسااستعماری، اروپامحوری و آمریکامحوری و به طور کلی غرب‌محوری در روابط غرب با سایر کشورهای دنیا نه فقط در سطح سیاسی و اقتصادی که حتی در نظریه‌پردازی‌های علمی نیز موضوع بحث قرار می‌گیرد. عنوان «غرب و سایران»[1] در آثار برخی از متفکران (اسکروتن[2]، ۲۰۰۳؛ هال، ۱۳۸۶) تلاشی است برای روشن کردن ابعاد این روابط نابرابر و کنایه‌ای است بر تقسیم‌بندی غرب‌محورانهٔ جهان که در آن همهٔ جهانِ غیرغربی را به عنوان «دگری» غرب با نام «سایران» می‌خواند و همهٔ تفاوت‌ها و تنوع‌های آنها را به «غربی نبودن» فرومی‌کاهد. استعمار کشورهای جهان توسط قدرت‌های بزرگ از اولین و مهم‌ترین مناسباتِ غیراخلاقی و نابرابر میان جوامع غربی و غیرغربی در تاریخ مدرن است. روابطِ پسااستعماری مبتنی بر مرکزیتِ آمریکا در جهان و رجحان «منافع آمریکا» بر منافع سایر کشورها که از جنگ جهانی دوم و با دخالت هسته‌ای آمریکا آغاز می‌شود، نمونهٔ دیگری از نابرابری اخلاقی در مناسبات جهانی است. از آن تاریخ تا امروز مداخله‌های سیاسی، اقتصادی و نظامیِ آمریکا و با شدتِ کمتر، اروپا در امور کشورهای جهان و تلاش برای تغییر مناسبات بین‌المللی به نفع آمریکا (و به نام جامعهٔ جهانی) که با عناوین مختلفی، از عنوان‌های غیرمستقیم مانند «دخالت‌های بشردوستانه» گرفته تا عنوانِ مستقیمِ «منافع ملی» یا «منافع آمریکا» صورت می‌گیرد، «برابری اخلاقی» را به آرمانی دست نیافتنی تبدیل کرده است. در پژوهش حاضر «اسلام هراسی» به عنوان یکی از مصداق‌های انحراف از عام‌گرایی در مناسبات اخلاقی مدرن بررسی شده است. به طور خاص به این موضوع پرداخته شده که روزنامه‌های آمریکاییِ مورد مطالعه، چگونه در برخی یادداشت‌های خود هنگام تحلیل پدیدهٔ داعش، دست به اسطوره‌سازی از طریق تاریخ‌زدایی و زمینه‌زدایی از حوادث و پدیده‌های تاریخی می‌زنند و از این طریق معناهایی اسلام‌هراسانه برمی‌سازند.

1. West and the rest
2. Scruton

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

مباحث نظری: اسطوره، شرق‌شناسی

بارت در مقالهٔ «اسطوره در زمان حاضر»[1] به دنبال تبیین و نقد شیوهٔ اسطوره‌ای شدن زبان است. به گفتهٔ او اسطوره‌ای شدن زبان به ماهیت یا سرشت چیزها ربطی ندارد، بلکه «زبان نیازمند وضعیت‌ها و شرط‌های ویژه‌ای است تا به اسطوره تبدیل شود» (بارت، ۱۳۸۰: ۸۵). اسطوره نوعی گفتار[2] است، گفتاری که از طریق فرآیند دلالت پیامی را می‌رساند، البته این پیام نه سرراست، بلکه پیامی مخدوش‌شده است. مخدوش‌شدن زبان در جامعهٔ سرمایه‌داری از سوی گفتمان طبقهٔ مسلط یعنی بورژوازی انجام می‌شود و وظیفهٔ اسطوره‌شناس، کشف و افشای این شیوهٔ دلالت در زندگی روزمره است، چرا که اسطوره‌ای شدن، نه فقط در زبان گفتاری یا نوشتاری، بلکه در همهٔ حیطه‌های زندگی، در عکس، سینما، ورزش، تبلیغات و انواع بازنمایی‌های دیگر اتفاق می‌افتد. البته همان‌طور که در این مقاله نشان داده خواهد شد، می‌توان نظر بارت در مورد رابطهٔ اسطوره و بورژوازی را بسط داد و اساساً هرنوع گفتمان قدرت و سلطه‌ای را در کارِ اسطوره‌سازی از زبان و بدل کردن آن به پیامی مخدوش، تاریخ‌زدوده و سیاست‌زدوده به منظور حفظ مناسبات و سلسله‌مراتب موجود دانست.

بارت کار خود را با نشانه‌شناسی سوسور شروع می‌کند. از نظر سوسور هر زبانی از سه جزء تشکیل شده است. مثلاً وقتی که می‌گوییم «جوجه»، آن بخشی که خواه از طریق آوا گفته شود و خواه از طریق ترسیم آن روی کاغذ نوشته شود، دال نام دارد و آن تصویر ذهنی‌ای که از دال مراد می‌کنیم، مدلول آن دال است (موجود حیوانی که حاصل تناسل پرندگان است). جمع دال و مدلول، نشانه را در زبان می‌سازد و نظام زبان، از طریق تمایز این نشانه‌ها با یکدیگر ساخته می‌شود. از نظر سوسور رابطهٔ دال و مدلول نه رابطه‌ای طبیعی بلکه کاملاً دلخواهی است. در درون نشانهٔ «جوجه» ضرورتی نبوده که آن را به این نام بنامند و بنابراین، می‌شد دال دیگری برای این مدلول به کار برد. «جوجه» تا آنجا «جوجه» است که فی‌المثل «مرغ» نیست. بارت، با قبول نظام زبانی سوسوری، این نظام را نظام نشانه‌شناسانهٔ مرتبهٔ اول

۱. این مقاله دوبار ترجمه شده است: بار اول در کتاب اسطوره، امروز، توسط شیرین‌دخت دقیقیان که همراه شده با برخی از مقالات بارت از کتاب اسطوره‌شناسی‌ها و بار دوم توسط یوسف اباذری در شمارهٔ ۱۸ مجلهٔ ارغنون با عنوان اسطوره در زمانهٔ حاضر. منبع ما در اینجا همین ترجمهٔ دوم بوده است. همچنین در نوشتن این بخش، از مقالهٔ «رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگی»، نوشتهٔ یوسف اباذری در همان شمارهٔ مجلهٔ ارغنون که به نحوی روشن به توضیح مقالهٔ دشواریاب بارت می‌پردازد، بهرهٔ بسیار برده شده است.

2. Speech

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

می‌نامد. اسطوره از نظر او بر همین نظام استقرار می‌یابد و همچون مصالح اولیه از آن استفاده می‌کند و نظامی جدید بر آن بنا می‌کند که بارت آن را نظام نشانه‌شناسانهٔ مرتبهٔ دوم یا دلالت ثانویه می‌نامد (همان:۹۱). در این سطح، نشانهٔ نظام پیشین یعنی «جوجه»، به دالی در دلالت ثانویه تبدیل شده که محصولش مدلولی در مرتبهٔ دلالت ثانویه است. نشانهٔ مرتبهٔ دوم دیگر نه به حیوانی که محصول تناسل پرندگان است، بلکه به منزلهٔ تحبیب یا تصغیر به فردی انسانی اطلاق می‌شود. از نظر بارت در همین سطح دلالت ثانویه است که اسطوره ساخته می‌شود.

در اسطوره، دال دوسویه دارد: «در عین حال معنا و شکل است، از یک سو پر است و از سوی دیگر تهی» (بارت، ۱۳۸۰: ۹۴-۹۳). سویهٔ پر و لبریز از معنای دال، بیانگر تعلق آن به تاریخی مشخص و واقعیتی خاص است، اما با چنگ انداختن اسطوره به نشانهٔ زبانی، معنا به شکلی تهی بدل می‌شود. به گفتهٔ بارت قوام و قدرت اسطوره در اساس به سبب حفظ این وجه تاریخی و معنایی، البته به شکلی مخدوش است. شکل، محتوا و معنای اولیه را نابود نمی‌کند، بلکه آن را از معنا فقیر و تهی کرده و به حال احتضار می‌اندازد. به این ترتیب، تاریخ کاملاً جدیدی در اسطوره کاشته می‌شود. مثلاً «تصویر جوان سیاهپوستی که به پرچم فرانسه سلام نظامی می‌دهد»، یک اسطوره است که در آن، معنا و تاریخ زندگی جوان سیاهپوست، توسط «شکل» فقیر می‌شود تا از طریق آنچه که بارت «مفهوم» می‌خواند، به امپراطوری فرانسه گره بخورد.

بارت در مقاله‌اش از صوَری بلاغی نام می‌برد که به طور عمده در اسطوره‌سازی به کار می‌روند. یکی از این صور بلاغیِ اسطوره‌ساز، محرومیت از تاریخ[1] است که در آن موضوع سخن اسطوره، از تاریخش محروم می‌شود. تکنیک دیگر، شبیه‌سازی[2] است که در آن جایگاه اسطوره‌ساز، منکر دیگری‌بودن دیگری می‌شود. اگر نتواند او را شبیه خود بسازد یا جدیت آن را از او سلب کرده و از آن ابژه‌ای دلقک‌گونه ساخته یا آن را موضوع خشم و نفرت خود می‌سازد. فن بلاغی دیگر، این‌همان‌گویی[3] است. در این فن گفته می‌شود که فلان چیز، فلان چیز است. همان تکنیکی که معمولاً والدین به جای تبیین مسائل در پاسخ به کودکانشان با گفتن «این است برای اینکه همین است» به کار می‌برند. اسطوره از طریق این تکنیک، جهانی

1. The Privation of history
2. Identification
3. Tautology

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

به دور از زبان و عقل می‌سازد که در آن زور و قدرت جایگزین استدلال می‌شود. فن بلاغی دیگر، «نه- این- و- نه- آن‌گری»[1] است. در این فن دو چیز متضاد با یکدیگر توزین می‌شوند و به چیزهایی مشابه فروکاسته می‌شوند تا بتوان به نام چیزی والاتر، از شر هر دو خلاصی یافت. مثل گفتن اینکه محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی با هم فرقی ندارند و مهم حفظ امنیت جامعه است.

اسطوره از طریق دلالت چیزی را پنهان نمی‌کند، بلکه از طریق تحریف، آن را به یک ایما یا شکلی تهی بدل می‌کند. اسطوره از طریق تحریف و مخدوش کردن معنا، تاریخ را به طبیعت تبدیل می‌کند. به این معنا که در راستای منافع و علائق گروهی خاص، هر آنچه که محصول کار و تلاش آدمی و به عنوان اموری برساخته است، به عنوان اموری جاودان و تغییرناپذیر نشان می‌دهد. از نظر بارت بورژوازی، طبقه‌ای است که تلاش می‌کند از خود نام‌زدایی کند، یعنی هر آنچه که محصول اقدامات و عمل خود اوست، جملگی نابرابری‌ها و ستم‌ها را به عنوان اموری طبیعی و غیرتاریخی جا بزند. مثلاً خود را پشت نام اسطوره‌ای ملّت مخفی می‌کند تا نظام ناعادلانه‌ای را که محصول عملکرد اوست، به عنوان چیزی طبیعی جلوه دهد. در زمانهٔ ما، احتمالاً لیبرال دموکراسی را بتوان آن ایدئولوژی سیاسی دانست که در سطح جهانی و پس از شکست خوردن ایدئولوژی‌های رقیبش در قرن بیستم، از جمله فاشیسم و کمونیسم و جز اینها، دیگر خود را به عنوان یک ایدئولوژی نمی‌نامد. گویی تقدیری تاریخی در کار بوده تا تاریخ در روندی طبیعی این چنین به پایان منطقی خود برسد. این روش تحلیل، چیزی است که در یادداشت‌های مورد بررسی این تحقیق فراوان به چشم می‌خورد.

می‌توان نمونه‌ای درخشان از نقد فرآیند تاریخ‌زدایی و اسطوره‌ای‌شدن مقولات و پدیده‌های تاریخی را در کار ادوارد سعید یافت. سعید که به طور مشخص از آرای میشل فوکو و آنتونیو گرامشی متأثر بود، در کتاب شرق‌شناسی (۱۳۸۶) نشان داد که چگونه رشته‌ای دانشگاهی در اروپا که خود را به عنوان رشته‌ای بی‌طرف، علمی، غیرسیاسی، تاریخی و معصوم جا می‌زند، گفتمانی است که با برساختن تصویری ثابت، خیالی و غریب[2] از «شرق» به عنوان هر آنچه که اروپایی نیست، سعی دارد تا هر چه را در دیگری متفاوت است به کنترل و انحصار خود درآورد. در کتاب اسلام رسانه‌ها (۱۳۷۹)، سعید به پوشش خبری رسانه‌های آمریکایی در

1. Neither-norism
2. Exotic

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

مورد اسلام پس از وقایع گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران پرداخت و نشان داد که این رسانه‌ها در ظاهر با ژستی بی‌طرفانه و عینی، دال «اسلام» را به عنوان کلیتی یکپارچه و مترادف با تروریسم و نژادپرستی معرفی می‌کنند که تبیین‌کنندهٔ همهٔ وقایع سیاسی خاورمیانه است. اسلام در این رسانه‌ها به عنوان جان‌پناه یا بلاگردان شکست‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سیاستمداران و صاحبان قدرت آمریکایی معرفی می‌شود. این نوع تفسیر و بازنمایی اسلام در رسانه‌ها، تداوم گفتمان شرق‌شناسانه است که رسانه‌های هژمونیک، با تحریف زبان خبری و استفاده از کلیشه‌های تکراری و غرض‌ورزانه و با در اختیار قرار گرفتن و کنترل درک مردم نسبت به اسلام، آن را همچون یک دشمن برای مردم آمریکا به تصویر می‌کشند.

گرچه امروز نیز با توجه به تحولات تاریخی، کار سعید در نقد برخورد غیرتاریخی و قدرت‌طلبانه با «شرق» و «اسلام» را می‌توان ادامه داد (مقالهٔ حاضر نیز به نحوی متأثر از آراء اوست). در ضمن باید از تولد گفتمان‌های «غرب‌شناسانه»ای نیز سخن گفت که چه در سطح آموزه‌ها و عقاید و چه در قالب عمل یا جنبش‌های سیاسی، موجودیت خود را از همان تمایز دوگانه میان غرب و اسلام می‌گیرند، البته با این تفاوت که در این سناریو قرار است تا نقش شیطانی به «غرب» منتسب شود. این گفتمان نیز به شکلی مشابه از طریق اهریمن‌سازی و کلیت‌سازی از «غرب» کلیتی یکپارچه و اسطوره‌ای می‌سازد و تاریخ‌ها، ارزش‌ها، سنت‌ها و عملکردهای متکثر و متفاوتش را نادیده می‌گیرد. دشمنی که مبارزهٔ همه‌جانبه با آن به راه‌حل نهایی نجات اسلام و مسلمانان بدل می‌شود. از قضا رد چنین گفتمانی را می‌توان در عملکرد گروه داعش گرفت. گروهی که پس از تصرف قلمرو و اعلام خلافت، که خود نوعی دعوی بازگشت به نقطهٔ صفر تاریخ و نفی تام و تمام وضعیت نابسامان موجود بود، به ارائهٔ روایتی به غایت اسطوره‌ای و غرب‌ستیزانه از خود اقدام کرد. بدین ترتیب، در عملکرد داعش جنبهٔ مهم‌تری از غرب‌ستیزی صرف وجود دارد. نه تنها از غرب بلکه از اسلام و سنت‌های مختلف فکری، مبارزات مردمان مختلف و شیوه‌های متفاوت زندگی در میان مردم کشورهای اسلامی نیز تاریخ‌زدایی می‌شود. امروز که به عملکرد داعش نگاه می‌کنیم این فرآیند تاریخ‌زدایی به عینی‌ترین و تحت‌الفظی‌ترین شکل‌ها به چشم می‌آید: تخریب و انهدام بناها، مجسمه‌ها و شهرهایی تاریخی در پالمیر، هترا، نمرود و در جاهای دیگر در سوریه و عراق، بناها و آثاری که برای هزاران سال در کل دورهٔ تمدن اسلامی و حکمرانی مداوم سلسله‌های مختلف

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

خلافت، پا برجا مانده بود. از این‌رو، به نظر می‌رسد هر تحلیلی که سعی دارد تا به فهمی دقیق‌تر در مورد تحولات امروز دست پیدا کند، نمی‌تواند فرآیند اسطوره‌سازی داعش از خود یعنی تاریخ‌زدایی و سیاست‌زدایی از اسلام و کشورهای منطقه و در عین حال، مرزکشی دشمنانه نسبت به غرب را نادیده بگیرد. موضوعی که البته نیازمند پژوهش دیگری است.

روش تحقیق

هدف اصلی تحقیق حاضر، کشف سازوکارهای ساخت معناهای اسطوره‌ای دربارهٔ اسلام و داعش است. به این منظور نمونه‌های برگزیده از میان یادداشت‌هایی که در روزنامه‌های آمریکایی دربارهٔ داعش منتشر شده‌اند، تحلیل روایت می‌شوند. «تحلیل روایت» که روشی است برای افشای معناهای پنهان، هم شأن نظری دارد و هم شأن روشی (موئن[1]، ۲۰۰۶). تحلیل روایت به عنوان یک نظریه، رویکردی است که براساس آن، درک انسان از جهان اطراف خود، درکی روایتی است. براساس این رویکرد، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که از مجموعه‌ای عناصر پراکنده و فی‌نفسه فاقد معنا تشکیل شده است. اما انسان نمی‌تواند در بی‌معناییِ حاصل از آشفتگی، پراکندگی و بی‌ربطیِ چیزها زندگی کند. «روایت» اجزاء و عناصر پراکنده را در یک الگوی واحد به هم پیوند می‌زند، به هر چیزی نقشی وامی‌گذارد، رخدادها را به هم ربط می‌دهد و آنها را از بی‌ربطی و تعلیق خارج می‌کند. روایت جهان را با نسبت دادن اجزایش به هم، معنادار می‌سازد[2] (زارنیاوسکا[3]، ۲۰۰۴).

هر روایتی دو جزء دارد: اول مجموعه‌ای از عناصرِ خام (حکایت[4]) و دوم مجموعه‌ای از پیوندها که میان آن عناصر برقرار می‌شود (فرم). برخی از نظریه‌پردازان روایت، فرم را علاوه بر پیوند میان رخدادها، نیازمند عنصر دیگری نیز می‌دانند: یک «سیر حرکت»؛ یک «آغاز و پایان». آغاز و پایان، به روایت وحدت می‌دهد (مارتین، ۱۳۸۲). سیر از آغاز به پایان را «پی‌رنگ»[5] می‌گویند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴). پی‌رنگ، غیر از آغاز و پایان، باید دست‌کم

1. Moen

۲. این رویکرد دربرابر رویکرد علمی- منطقی قرار می‌گیرد که پیوند میان عناصر را در جهان، پیوند «علی» می‌داند که در جهان خارج از ذهن، واقعیت عینی دارد.

3. Czarniawska

4. Story

5. Plot

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

یک میانه هم داشته باشد. میانه، رخدادی است که وضعیت آغازین را برهم می‌زند و باعث حرکت به سمت نقطهٔ پایانی می‌شود. معنا، در تقابل آغاز و پایان، در تقابل عامل برهم‌زننده و عامل رفع‌کننده (قهرمان و تبهکار) و در چگونگی رفع اغتشاش ساخته می‌شود. در این تقابل‌ها و درگیری‌ها است که یک سمتِ درگیری، «طرفِ خوب» و سمت مقابل «طرف بد» شناخته می‌شود. هدف تحلیل روایت تجزیهٔ اجزای روایت‌ها و کشفِ مکانیزم‌های ساخت معنا از دل آنهاست.

شخصیت[1]، عنصر دیگر روایت است. مهم‌ترین الگوی تحلیل شخصیت از آن آنگرید گرماس است. در نظر گرماس مفاهیم اولیهٔ اندیشه، همچون صورت‌های اولیهٔ گفتار، معنای خود را از تقابل‌شان با یکدیگر می‌گیرند: چپ و راست، بالا و پایین، تاریک و روشن و مانند اینها. گرماس یک سطح اندیشهٔ پیشازبانی را تصور می‌کند که در آن به این تقابل‌های دوتایی شکل انسان‌گونه داده می‌شود. به این ترتیب، تقابل‌های مفهومی به عملگرهایی[2] در یک موقعیت جدلی تبدیل می‌شوند که اگر توسعه یابد تبدیل به داستان می‌شود. به این عملگرها اگر خصلت‌های اجتماعی و فرهنگی داده شود، تبدیل به نقش[3] و اگر فردیت بخشیده شود، تبدیل به کنشگر[4] یا شخصیت می‌شوند. در هر پی‌رفتِ روایت وجود دست‌کم دو عملگر لازم است. کنش‌های پایه عبارت‌اند از جدایی و وصال، مبارزه و آشتی. روایت عبارت است از انتقال یک ارزش یا یک شیء از یک عملگر به عملگر دیگر (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۴۷). گرماس شش نقش یا عملگر[5] پیشنهاد می‌کند که مقوله‌های کلیِ زیربنای همهٔ روایت‌ها هستند و در سه تقابل دوتایی با هم ربط می‌یابند:

فاعل[6] (قهرمان) – مفعول[7] (هدف)

دهنده (ابریاریگر)[8] – گیرنده (ذی‌نفع)[9]

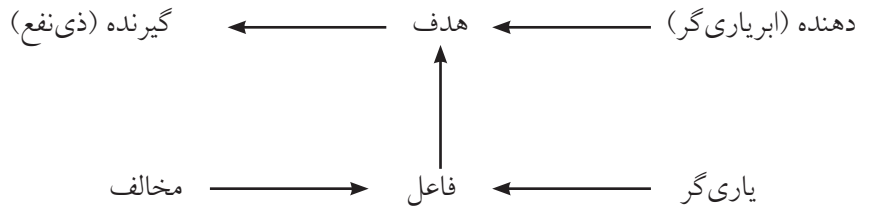
1. Character
2. actant
3. role
4. actor
5. actant
6. subject
7. object
8. giver
9. receiver

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

یاریگر[1] – مخالف[2] (رقیب – تبهکار)

براساس مدل گرماس، قهرمان یا فاعل (مثلاً مرد جوانی از طبقهٔ پایین) به دنبال رسیدن به هدفی است (مثلاً ازدواج با شاهزاده خانم کشور). مخالفان یا رقیب‌هایی در راه او ممانعت ایجاد می‌کنند (همان تبهکارانِ پراپ). قهرمان با کمک یاریگران (یک دوست یا خویشاوندان) از پس مخالفان برنمی‌آید. تا اینکه یک ابریاریگر، (که معمولاً یک ابرقدرت است، مانند پادشاه، خداوند یا کسی که قدرت جادویی دارد) مداخله می‌کند و قهرمان به هدف می‌رسد. دریافت‌کننده کسی است که پیروزی قهرمان در نهایت به نفع او خواهد بود (مثلاً مردم، کشور، خود قهرمان یا شاهزاده خانم) (تولان، ۱۳۸۶: ۱۵۰).



در مقالهٔ حاضر با استفاده از ابزارهای روشی فوق، مهم‌ترین رخدادها و شخصیت‌های روایت‌های یادداشت‌های مورد بررسی دربارهٔ داعش شناسایی و نشان داده می‌شود که این رخدادها و شخصیت‌ها چگونه از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی خود جدا شده و به سطحی اسطوره‌ای فرابرده شده‌اند.

انتخاب یادداشت‌های نمونه

به منظور انتخاب مقاله‌ها، روزنامه‌های آمریکایی با جهت‌گیری‌های سیاسی چپ و راست شناسایی شدند. پیش از شناسایی جهت‌گیری‌ها، ابتدا پر مخاطب‌ترین یا پرفروش‌ترین روزنامه‌های آمریکا مشخص شدند. برای دستیابی به این اطلاعات از گزارش‌های منتشرشده توسط دو سازمان معتبر بین‌المللی با نام‌های "Alliance for Audited Media" و "Audit Bureau of Circulations (ABC)" استفاده شده است. با مراجعه به گزارش‌های این دو سازمان تعداد ۱۰ عدد از پرمخاطب‌ترین روزنامه‌های آمریکایی مشخص شدند. به غیر از میزان

1. helper
2. opponent

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

فروش، جهت‌گیری سیاسی روزنامه‌ها نیز یکی از معیارهای انتخاب آنان برای این پژوهش بوده است. سرانجام، از میان روزنامه‌های پرفروش، ۳ روزنامهٔ منتسب به جناح جمهوری‌خواه و ۳ روزنامهٔ منتسب به جناح دموکرات برگزیده شدند. روزنامه‌های دموکرات عبارت‌اند از: نیویورک تایمز، یو.اس.اِی تودی و واشنگتن پست و روزنامه‌های جمهوری‌خواه عبارت‌اند از: وال استریت ژورنال، شیکاگو تریبیون، واشینگتن تایمز. همهٔ یادداشت‌های مرتبط با موضوع داعش در این شش روزنامه، در طول یک ماه از ۲٤ ژون تا ۲٤ ژولای ۲۰۱٤ میلادی مطالعه شدند. یادداشت‌هایی که فقط جنبهٔ خبری داشتند کنار گذاشته شدند و یادداشت‌های تحلیلی مورد بررسی قرار گرفتند. مجموعاً شش یادداشت حائز این شرایط بودند. از این شش یادداشت، ٤ یادداشت از نوعِ اسطوره‌سازانه و ۲ یادداشت از نوع غیراسطوره‌ای بود. این پژوهش چنان که گفته شد، نتیجهٔ تحلیل ٤ یادداشتِ اسطوره‌سازانه است. این یادداشت‌ها عبارت‌اند از:

– «داعش و سی‌سی»، نوشتهٔ توماس فریدمن[1]، روزنامه نیویورک تایمز، ۲٤ ژوئن ۲۰۱٤.

– «بگذارید داعش نقش تاریخی‌اش را ایفا کند»، نوشتهٔ دیوید ای. آندلمن[2]، روزنامه‌ی یو.اس.ای تودی، ۲٦ ژوئن ۲۰۱٤.

– «به «دولت اسلامی» به سریع‌ترین و ارزان‌ترین راه خاتمه دهید»، نوشته جان مک‌کافری[3]، روزنامه واشنگتن تایمز، ۲۲ جولای ۲۰۱٤.

– «چرا داعش به سوی شکست گام برمی‌دارد»، نوشته فرد کاپلان[4]، روزنامهٔ شیکاگو تریبیون، ۱ جولای ۲۰۱٤.

دو یادداشت دیگر که اسطوره‌سازانه نبوده‌اند عبارت‌اند از:

– «منطق خشونت در جنگ دولت اسلامی»، نوشته استاثیس.ن. کالیواس، رزونامه واشنگتن پست، ۷ جولای ۲۰۱٤.

– «جهادی تازه»، نوشته مارگارت کوکر، وال استریت ژورنال، ۱۱ جولای ۲۰۱٤.

بدیهی است که مدعی نیستیم این تحلیل، بر مبنای فقط ٤ یادداشت، قابل تعمیم به تمامیِ

1. Thomas Friedman
2. David A.Andelman
3. John Mc Claughry
4. Fred Kaplan

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

فضای فکری و سیاسیِ حاکم بر یادداشت‌های مطبوعاتی در آمریکاست. اما این یکی از خطوط فکری است که بر جناحی از اندیشه در میان یادداشت‌نویسان مطبوعات آمریکایی حاکم است و از وجود جریانی خبر می‌دهد که سعی شده مختصاتش در این تحلیل‌ها نشان داده شود. یکی دیگر از یادداشت‌ها (یادداشت «منطق خشونت در جنگ‌های داخلی») با هشدارهایش، تاحدی نشان از آن دارد که جریانی که در اینجا تحلیل و معرفی شده، جریانی قدرتمند است، تا حدی که یک یادداشت روزنامه‌ای، درمورد خطراتش هشدار می‌دهد.

یافته‌ها

خلاصه‌ای از چهار یادداشت مورد بررسی از این قرار است:

۱. «داعش و سی‌سی»، نوشتهٔ توماس فریدمن: نزاع بر سر رسیدن به رفاه و آسایش است. «مردم» می‌خواهند در رفاه و آسایش زندگی کنند، اما نیروهای «تندرو تشنه به خون» اجازه نمی‌دهند. در نهایت، «نسل جدید» به کمک «آمریکا» مردم را به پیروزی می‌رساند.

۲. «بگذارید داعش نقش تاریخی‌اش را ایفا کند»، نوشتهٔ دیوید ای. آندلمن: نویسنده شکل‌گیریِ یک کشور تازه در سرزمینِ تحت سلطهٔ داعش را گریزناپذیر می‌داند و نام «سوریاق» را برای آن پیشنهاد می‌دهد. نزاع بر سر ادارهٔ این سرزمین جدید است. «داعش» یکی از مدعیان است، اما او چنین توانی ندارد. داعش در یک مسیر مقدر، بدون نیاز به دخالت آمریکا به سمت نابودی پیش می‌رود و سرانجام، حاکمیت سرزمین جدید به دست دوستان آمریکا می‌افتد.

۳. «به «دولت اسلامی» به سریع‌ترین و ارزان‌ترین راه خاتمه دهید»، نوشته جان مک‌کافری: نزاع بر سر چگونگی از بین بردن داعش است. داعش موجود شروری است که همهٔ نیروهای موجود در منطقه، از قبیل شیعیان عراق، ایران، پیش‌مرگه‌های کرد، سوریه، ترکیه، روسیه، چین، شرکت‌های چندملیتی غربی و حتی القاعده با او مخالفند. بنابراین، کافی است آمریکا با استفاده از قانون «مارک اند رپریزال»، اجازهٔ عمل کردن را به این نیروها بدهد. به این ترتیب، با کمترین هزینه برای آمریکا، دشمنِ بزرگ آمریکا به دست دشمنانِ کوچک‌تر به آسانی و ارزانی از میان خواهد رفت.

٤. «چرا داعش به سوی شکست گام برمی‌دارد»، نوشته فرد کاپلان: داعش در حال از بین

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

رفتن است. اول به این دلیل که فقط توانایی تاخت‌وتاز دارد نه کشورداری. دوم به این دلیل که هوادار کافی ندارد که فتوحات او را حفظ کنند. گماشته‌ها، به داعش و خلیفه وفادار نیستند. سوم اینکه نیروهای بسیار متعددی در عراق درگیرند، از قبیل نیروهای امنیتی عراق، شبه نظامیان شیعه، سپاه قدس ایران، برخی از مناطق سنی نشین، جنگنده‌های سوری، کمک‌های نظامی روسی و مشاوران نظامی آمریکا، قطر و عربستان سعودی. ائتلاف میان این نیروهای مخالف، داعش را از بین خواهد برد.

این چهار روایت با هم به اجزاء یک روایتِ کلان‌تر شکل می‌دهند. آن روایت کلان‌تر، شخصیت‌های خاص خود و رخدادهای خاص خود را دارد. سیرِ زمانیِ خاصی بر آن حاکم است و از زاویه‌دید معینی روایت می‌شود. مدعای نوشتار حاضر آن است که یادداشت‌های مذکور از همهٔ این جنبه‌ها اسطوره‌سازانه و سوگیرانه‌اند. در ادامهٔ این نوشتار، چگونگی فرایندهای اسطوره‌سازی را در این یادداشت‌ها از طریق «تحلیل شخصیت»[1]، «تحلیل رخداد»[2]، «تحلیل زمان»[3] و «تحلیل زاویه دید» بررسی می‌کنیم.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

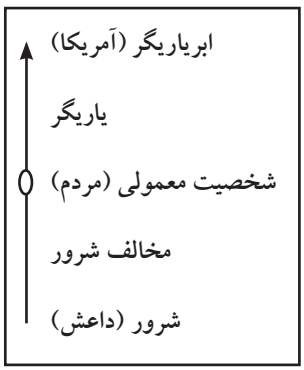
۱. تحلیل شخصیت: شخصیت‌های اسطوره‌ای

در چهار یادداشت فوق، مجموعه‌ای از شخصیت‌ها حضور دارند. همهٔ شخصیت‌ها با همهٔ صفت‌هایشان در همهٔ داستان‌ها حاضر نیستند، اما چهار یادداشت در کنار هم یک روایتِ کلی می‌سازند که این شخصیت‌ها زیر- اجزاء اصلیِ آن هستند. مدعای نوشتار حاضر آن است که در این یادداشت‌ها صفت‌ها ذاتیِ شخصیتشان دانسته می‌شوند نه برآمده از شرایط اجتماعی خاصِ حاکم بر منطقه. همچنین روابط میان این شخصیت‌ها کنده شده از زمینه‌های اجتماعی و بنابراین ساده‌سازانه است. به نحوی که شخصیت‌ها را سیاه و سفید به تصویر می‌کشد و آنها را در طیفی از خوب تا بد به صف می‌کند. در کلان‌روایتی که از مجموعهٔ این روایت‌ها ساخته می‌شود، پنج شخصیت اصلی حضور دارد که می‌توان آنها را در طیفی از بهترین تا شرورترین شخصیت قرار داد. ما این شخصیت‌ها را به دو دستهٔ «اصلی» و «میانی» تقسیم کرده‌ایم. سه شخصیت از این پنج تا «اصلی»اند و دو تا «میانی». شخصیت‌های اصلی

1. character analysis
2. event analysis
3. time analysis

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

به ترتیب از بد به خوب عبارت‌اند از: ۱. «شخصیت شرور» که مصداق آن داعش است؛ ۲. «شخصیت آدم معمولی» که مهم‌ترین مصداق آن «مردم» است و ۳. «شخصیت ابریاریگر» که مصداق آن آمریکاست. این سه شخصیت هستهٔ مرکزی روایت کلان را می‌سازند. شخصیت «آدم معمولی» (یا همان مردم) قهرمان داستان است. کسی است که در مرکز داستان قرار دارد و نزاع سایر شخصیت‌ها بر سرِ اوست. شخصیتِ «شرور» (داعش) قصد آسیب زدن به او را دارد و شخصیت «ابریاریگر» (آمریکا) به قصد نجات دادنِ او با شرور مبارزه می‌کند. دو شخصیت میانی هم در بین این سه شخصیت وجود دارد: اول «یاریگر» که در میانهٔ ابریاریگر و آدم معمولی قرار دارد و مهم‌ترین مصداق آن «نسل جدید» است و دوم، «مخالفِ شرور»، شخصیتی که در میانهٔ شرور و آدم معمولی قرار دارد و مصداق‌های متعددی دارد از «نسل قدیم» گرفته تا دولت‌های منطقه که مخالف داعش‌اند. در ادامه هر یک از این شخصیت‌ها را بیشتر بررسی می‌کنیم.



شخصیت‌های اصلیِ

۱. شخصیت آدم معمولی: در روایتِ کلانی که از مجموعه روایت‌های مقالاتِ مورد بررسی ساخته می‌شود، یک شخصیتِ محوری وجود دارد که در اینجا او را «آدم معمولی» نامیده‌ایم. منظور از «آدم معمولی» شهروندان عادی یا «مردم بی‌گناهی» هستند که طبق ساختار روایت، از «حقوقی طبیعی و بدیهی» برخوردارند. چنین «حقوق بدیهی» در مورد سایر شخصیت‌ها مطرح نیست. سایر شخصیت‌ها یا به دنبال محروم کردنِ «مردم بی‌گناه» از «حقوق بدیهی» خود هستند، یا به دنبال احقاق این حقوق. مهم‌ترین مصداق این شخصیت «مردم عرب» است که با اسم‌های مختلفی از قبیل «عموم مردم»، «ملت‌های مسلمان خاورمیانه» و «جوانان عرب

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

و مسلمان» نامیده شده‌اند. ویژگیِ این شخصیت آن است که می‌خواهد یک «زندگی معمولی» داشته باشد. مشخصات این «زندگی معمولی» یا همان «حقوق بدیهی» در یادداشت‌های مختلف به شیوه‌های مختلف آمده است. حق برخورداری از خوراک، پوشاک، مسکن، تحصیلات، مشارکتِ برابر، رسیدن به «قرن ۲۱» و مانند اینها حقوق بدیهی و اولیهٔ شخصیتِ «آدم معمولی» از منظر این یادداشت‌هاست. داعش (شخصیت شرور) کسی است که با حقِ بدیهیِ آدم معمولی مخالف است و نمی‌خواهد اجازه دهد که او به حقوق خود برسد. فریدمن می‌نویسد: «داعش شکست خواهد خورد چرا که نمی‌تواند آنچه را که جوانان عرب و مسلمان می‌خواهند، برایشان فراهم کنند: تحصیلات، آزادی، شغل و تحقق توانایی و پتانسیل زیاد آنها برای مشارکت در زندگی سیاسیِ خود به عنوان شهروندانی برابر».

شخصیت «مردم» در این یادداشت‌ها کلیتِ مبهمی است که به هیچ ارجاعی ندارد. مفهومی است که از زمینهٔ اجتماعی خود کنده شده و نمی‌توان برای آن مصداق واقعی یافت. مصادیق «مردم» در واقع مجموعه‌ای بسیار متنوع و متفاوت از افرادند که هر کدام درخواست‌ها، نیازها و دیدگاه‌های متفاوتی دارند. درخواست‌هایی مانند «آزادی» یا «مشارکت سیاسی برابر» در متن جوامع عرب در میان گروه‌های مختلف مردم معناهای مختلفی دارد که برخی از آنها به‌ویژه ممکن است با معنایی که در زمینهٔ غربی دارد، متفاوت باشد.

۲. شخصیت شرور: داعش مصداق اصلی شخصیت شرور است، اما مصداق‌های فرعیِ دیگری هم دارد از قبیل «نسل قدیم» (در برابر نسل جدید که یک شخصیتِ مثبت و یاریگرِ قهرمان است). فریدمن در یادداشت خود دربارهٔ این شخصیت می‌نویسد: «داعش، همان دولت اسلامی عراق و سوریه، یک گروه شبه‌نظامی سنیِ تشنه به خون است که در مناطقی از بخش‌های سنی‌نشینِ سوریه و عراق یک دولت جدید تشکیل داده است». آندلمن معتقد است سرزمین جدیدی از ترکیب عراق و سوریه شکل گرفته و او خود نام «سوریاق» را برای آن پیشنهاد می‌دهد. او دربارهٔ این سرزمین جدید می‌نویسد: «از میان گزینه‌های احتمالی برای حکومت بر سرزمین جدید، داعش منتفی است، چرا که او فقط مهارت جنگیدن دارد نه مهارت اداره کردن چیزی». کاپلان می‌گوید: «توانایی داعش در تاخت و تاز و هجوم است و نه تأسیس یک دولت- ملت». مک‌کافری در یادداشت خود داعش را چنین به تصویر می‌کشد: «اسلام بنیادگرا اکنون «دولت» خودخواندهٔ خود را دارد. ... «دولت اسلامی» اکنون به آستانهٔ

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

آرزوی دراز یک خلیفهٔ جهانی گسترش یافته است. رهبر این دولت ... از آغاز کار خود در شرق سوریه تا اکنون در شمال و غرب عراق، قصد داشته شمشیر الهی را بر سر همهٔ جهان، از جمله آمریکا برکشد. هرجا که نیروهایش پیروز بوده‌اند، قانون شریعت، با سربریدن‌هایش، قطع عضوهایش، اعدام مرتدان و هم‌جنس‌گرایان و بردگی زنان اجرا شده است».

داعش به عنوانِ شخصیتِ شرورِ روایت، کسی است که نمی‌خواهد آدم‌های معمولی یک زندگی معمولی داشته باشند و به حقوق بدیهی و طبیعی خود برسند. صفت‌های این شخصیت عبارت‌اند از: اسلام‌گرایی تندرو، بنیادگرایی، انحصارگرایی، ایدئولوژیک بودن، شبه‌نظامی سنی، تشنه به خون، کسی که خود را صاحب تمام حقیقت می‌پندارد، روش ماندنش در قدرت اجبار و زور است، در «آرزوی دراز» احیای خلافت جهانیِ اسلام است، به دنبال برکشیدن «شمشیر الهی» به همهٔ جهان است، در پی اعمال «قانون شریعت» است، فقط مهارت جنگیدن دارد، نه اداره کردنِ جامعه و نه تأمین خواست‌های «مردم»، برآمده از نبرد با شیعیان است (یعنی ماهیت فرقه‌ای دارد)، به دنبال ارتقای خدا به ناظر کل زندگی است (خواستی برآمده از ایدئولوژی مذهبی، و بی‌ربط به شرایط تاریخی).

یک ویژگی مشترک همهٔ یادداشت‌های مورد بررسی، حذف زمان و مکان از پدیدهٔ داعش و نادیده گرفتن مجموعهٔ شرایط تاریخی که ظهور چنین پدیده‌ای را در خاورمیانه ممکن کرده است. با حذف زمان و مکان، داعش چونان پدیده‌ای بی‌زمان، ناگهانی و در نتیجه مبهم و ناشناختنی و بنابراین، مخوف و ترسناک جلوه‌گر می‌شود که برآیند نیروهای سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه به طور مستقیم ناشی از ایدئولوژی اسلامی است. ایدئولوژی‌ای برآمده از اعماق خوف‌ناک تاریخ و نتیجهٔ نیروهایی ازلی و ابدی که به طرزی ناشناخته در منطقه‌ای نفرین شده ظاهر شده و سرانجام، نیز خود به دست خود از بین خواهد رفت.

۳. «شخصیت ابریاریگر»: تنها مصداق «ابریاریگر» در همهٔ یادداشت‌ها آمریکاست. آندلمن دربارهٔ «آمریکا» می‌نویسد: «ما [آمریکا] بهتر است خودمان را دور نگه داریم تا زمانی که آب‌ها از آسیاب بیفتد بتوانیم نقش میانجیِ بی‌طرف را ایفا کنیم». در این یادداشت آمریکا به عنوان ابریاریگر، یک «میانجیِ بی‌طرف» است. ناظر بیرونی و بی‌طرفی است که داور همهٔ منازعات است. کسی است که به شخصیت «مردم» کمک می‌کند تا به هدفش برسد. گاهی با «جهان» این‌همان گرفته می‌شود. آندلمن در انتهای یادداشت خود می‌نویسد: «این لحظه، جایی است

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

که ما باید نیروهایمان را فرابخوانیم و خرده‌ریزهایی از اعتبارمان به عنوان میانجی بی‌طرف یا حتی صلح‌طلب که باقی مانده است را در منطقه‌ای خرج کنیم که به ندرت لحظات آرامشی به خود دیده است. بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم آن است که کنار بایستیم و بگذاریم اتفاق، بیفتد».

منظور آندلمن از «اتفاق»، همان نابودیِ داعش است که محتوم خواهد بود و در این فرایند، آمریکا شخصیتی فرازمان و فرامکان است. منافع او با منافع جهان یکی است. کسی است که می‌تواند خیرعمومی را تشخیص بدهد و کسی است که می‌تواند محقق شدنِ این خیر را تضمین کند. در ابتدای داستان، یعنی در شکل‌گیریِ بحران و منازعه، هیچ اثری از این شخصیت نیست. جایگاهِ او در انتهای داستان است، یعنی در موقعیتِ رفع بحران.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

شخصیت‌های میانی

۱. یاریگر (بینابین آدم معمولی و ابریاریگر): مصداق آن «نسل جدید» است. فریدمن به نقل از «پرولا» (یک تحلیلگر اسرائیلی) می‌نویسد: «ما باید در انتظار نسلی باشیم که «جامعه را محور قرار دهد» [به جای خدا و دولت]؛ یک نسلِ جدیدِ عرب/مسلمان که نمی‌پرسد «ما چگونه به خدا خدمت کنیم؛ یا ما چگونه به دولت خدمت کنیم؛ بلکه می‌پرسد آنها چه خدمتی به ما می‌کنند».

در این اظهارنظر، از «نسل جدید» چهرهٔ یک اسطورهٔ یاریگر ترسیم شده است. اول آنکه «نسل جدید» نه مجموعه‌ای از آدم‌های پراکنده با علایق متفاوت و احتمالاً متضاد، که یک کل یکدست و یکسان فرض گرفته شده است. احتمال اینکه در میان نسل آینده، جوانان اسلام‌گرایی هم وجود داشته باشند، به کلی مسکوت گذاشته شده و فرض گرفته شده «نسل جدید» کسانی خواهند بود که به «آدم معمولی» (قهرمان داستان) یاری می‌رساند تا او را از آنچه که نویسنده شر دین و دولت می‌داند، خلاص کند.

۲. مخالفِ شرور (بینابین آدم معمولی و شرور): شخصیت‌های مختلفی در یادداشت‌های مختلف وجود دارند که در مجموع چندان مثبت نیستند، اما به دلایل متفاوتی، مثبت‌تر از شخصیتِ شرور (داعش) تلقی می‌شوند. گاهی فقط به این دلیل که مخالف داعش‌اند و از این‌رو، فعلاً در جهت پیشبرد خیر حرکت می‌کنند. مهم‌ترین مصداق‌های این شخصیت را

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

مک‌کافری در یادداشت خود نام می‌برد. وی می‌گوید: «دولت اسلامی، بدون داشتن هیچ متحد صریحی، توسط مجموعه‌ای از دشمنان قدرتمند احاطه شده است». سپس مهم‌ترین مخالفان داعش را از نظر خود به قرار زیر نام می‌برد و به دولت آمریکا پیشنهاد می‌دهد که از آنان برای نابودی داعش استفاده کند: حاکمان شیعهٔ عراق، حاکمان شیعهٔ ایران، پیش‌مرگه‌های کرد، دولت سوریه، دولت ترکیه، دولت چین (چرا که داعش سرمایه‌گذاری شرکت ملی نفت چین در عراق را تهدید می‌کند)، شرکت‌های نفت چندملیتی غربی که در شمال عراق سرمایه‌گذاری کرده‌اند، دولت روسیه (چرا که داعش ممکن است پشتیبانی خارجی برای شورش‌های اسلامی در چچن و داغستان باشد)، و حتی القاعده (که داعش را رقیب خود می‌پندارد) و در نهایت، نیروهای بلک‌واتر[1] (شرکت بین‌المللی امنیت[2] که متشکل است از زبده‌ترین کماندوهای نیروی ویژه و تفنگداران دریایی پیشین ارتش آمریکا).

فرد کاپلان در یادداشت خود فهرستی دیگر از مخالفان داعش را برمی‌شمرد: «میان عواملی که در نابودی داعش منافع گسترده‌ای دارند، می‌تواند ائتلافی بالقوه علیه داعش برقرار شود. این ائتلاف بالقوه ایران، سوریه، قطر، عربستان سعودی (به شکلی مبهم البته)، شیعیان عراق و نیز – اگر مالکی از قدرت کناره بگیرد – بسیاری از سنی‌های عراق را دربرمی‌گیرد. اگر مردان البغدادی به اردن حمله کنند، اسرائیل نیز در این منازعه وارد خواهد شد».

برخی دیگر از شخصیت‌هایی که در زمرهٔ مخالفان شرور دسته بندی می‌شوند، کسانی هستند که نقطهٔ مثبتی بیش از صِرفِ مخالفت با داعش دارند. مثلاً برخی از حکومت‌های منطقه که به سمتِ بهبود در حرکتند. مثلاً فریدمن در یادداشت خود می‌نویسد: «البته موقعیت کاملاً هم غمبار نیست. شما دو الگوی در حال ظهور دیگر هم دارید که ملت‌های مسلمان خاورمیانه بر پایهٔ جامعه و با حدی از تکثرگرایی سیاسی، مذهبی و فرهنگی ساخته‌اند: تونس و کردستان (البته هر دو سست‌اند و هیچ‌کدام کامل نیستند). هر دو الگو در حال تکمیل شدن هستند، اما آنچه مهم است آن است که این الگوها برآمده از خودِ جامعه‌هایشان هستند. همچنین شما پادشاهی‌های به مراتب ملایمی دارید – مانند اردن و مراکش – که دست کم در حاشیه‌ها، در حال تجربه کردن حاکمیت‌هایی مشارکتی‌تر هستند، برخی مخالفت‌ها را تحمل می‌کنند و با سبعیتِ خودکامگانی سکولار حکمرانی نمی‌کنند».

1. Blackwater
2. international security company

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

در این پاراگراف، تونس، کردستان، اردن و مراکش به عنوان بارقه‌هایی از امید به سمت یک جامعهٔ مطلوب، در میانهٔ راهِ خوبی و بدی قرار دارند.

۲. تحلیل رخداد: آغاز و پایانِ اسطوره‌ای

هر روایتی آغاز و پایانی دارد. در اینجا وضعیت آغازین عبارت است از چگونگی شکل‌گیریِ پدیدهٔ داعش و وضعیتِ پایانی، چگونگیِ خاتمه یافتنِ آن. هر دوی این وضعیت‌ها، در یادداشت‌های مورد بحث پیوندشان را با زمینهٔ تاریخی‌شان از دست می‌دهند و چونان وضعیت‌هایی بدیهی و طبیعی به تصویر کشیده می‌شوند. در ابتدای داستان، داعش با ارجاع به مقولهٔ «بنیادگرایی» شناخته می‌شود نه با تحلیل شرایطِ تاریخی‌اش. داعش بنیادگراست و بنابراین، «طبیعت» آن خشونت و تندروی و آدم‌کشی است. «بنیادگرایی و افراط‌گرایی» به شاه‌کلید درک همهٔ مجهولات دربارهٔ داعش تبدیل می‌شود. به این ترتیب «آغاز داستان» بدیهی‌سازی می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، پایانِ آن است. پایان داستان هم البته بدیهی و از پیش معلوم است. با این حال، آمریکا در پایان داستان نقشی محوری ایفا می‌کند. دیوید آندلمن یادداشت خود را با این جملات قاطع و کوبنده آغاز می‌کند: «دورهٔ عراق به پایان رسیده. این یک روند تاریخی محتوم است که آمریکا اگر هم بخواهد نمی‌تواند مانع آن شود. آمریکا اگر وارد شود شکست می‌خورد و اگر بگذارد رخدادها خودشان پیش بروند، نیروهای منکوب‌کنندهٔ تاریخ، خود دشمن مورد نظر ما یعنی داعش را شکست خواهند داد».

در همهٔ نوشته‌هایی که به پایان پرداخته‌اند، فقط یک پایان پیش‌بینی می‌شود: داعش از بین خواهد رفت. این نتیجه، بی‌نیاز از هیچ‌گونه شواهد و مدارک و توضیحات و استدلالاتی از پیش بدیهی و روشن است. رو به اضمحلال بودن داعش نیز نتیجه‌ای نیست که با تحلیل زمینه‌های اجتماعی تاریخی به دست آمده باشد. این اضمحلال در یادداشت‌های مختلف یا بخشی از طبیعتِ خود داعش دانسته می‌شود که البته دخالت آمریکا آن را تسهیل می‌کند یا به کلی ناشی از مداخلهٔ قدرتِ ابریاریگریِ آمریکاست.

نکتهٔ مهم‌تر آنکه در هیچ یک از یادداشت‌ها، برای تحلیل چرایی و چگونگی از میان رفتن داعش، به تحلیل چرایی و چگونگی پیدایی داعش پرداخته نمی‌شود. علی‌القاعده از میان رفتن داعش (خصوصاً اگر چنان که بیشتر این چهار یادداشت معتقدند، به صورت خودبه‌خودی و

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

بدون نیاز به دخالت خارجی صورت پذیرد)، مستلزم از میان رفتن علل پیدایش داعش است. تحلیل اینکه چه عللی باعث برآمدن داعش شد و چگونه این علل از میان خواهند رفت، از تمامی یادداشت‌ها غایب است. نظر فرد کاپلان از این لحاظ قابل توجه است. او معتقد است داعش از میان خواهد رفت چون هیچ موافقی در منطقه ندارد: «داعش که در روزهای اخیر بخش‌های زیادی از عراق را به تصرف در آورده در آستانه نابودی و شکست است... نخستین نشانه اینکه تنها بخش کوچکی از یک و نیم میلیارد مسلمان برای خود در احیای خلافتی مربوط به قرن ۷ میلادی منفعتی می‌بینند و بسیاری از همین‌ها نیز شخص دیگری جز رهبر داعش را به عنوان خلیفه در نظر دارند».

در این یادداشت معلوم نیست نیرویی که هیچ موافقی نداشته اصولاً چرا و چگونه تشکیل شده است. همین عللی که کاپلان برای نابودی داعش برمی‌شمرد، می‌توانست از اساس مانع شکل‌گیریِ آن شود. به طور کلی، یکی از مهم‌ترین بخش‌های حذف شده از روایت‌های مورد بررسی، بخش آغاز داستان است. اینکه داعش چگونه شکل گرفت؟ پرسشی است که طرح نمی‌شود و کنار گذاشته می‌شود تا به جای علل و عوامل اجتماعی دخیل در پیدایش داعش، «بنیادگرایی اسلامی» گذاشته شود. داستانی ساخته می‌شود که آغازی غمبار و پایانی خوش دارد. آغازِ غمبار، ناشی از ظهور اسلام‌گرایی است و پایانِ خوش، ناشی از ورود آمریکا. به طور کلی، معنای خوش بودن پایان، سازگاری با منافع آمریکاست که با منافع جهان یکی گرفته می‌شود. مسیرِ مقدرِ جهان، به سمت منافع آمریکا در حرکت است. تقدیر آن است که آمریکا مسلط باشد. این سلطه، فراتر از زمان و مکان، چونان امری استعلایی تصویر می‌شود. آمریکا، نه در جبههٔ خیر قرار دارد و نه در جبههٔ شر. جایگاهِ او حتی فراتر از خیر و شر است. او در نقطهٔ تفکیک خوب از بد ایستاده است. در منطقهٔ «بی‌طرف» آمریکا، بالاتر از خیر و شر، در جایگاهی است که خیر و شر بر مبنای آن سنجیده می‌شود. فریدمن در انتهای یادداشت خود می‌نویسد: «ما مایلیم هر موضوعی را به خود مربوط بدانیم. اما همه چیز فقط مربوط به ما نیست. مطمئناً چیزهای بسیاری در عراق و سوریه هست که ما نادیده گرفته‌ایم. با این حال ما کمک کردیم درهای آنها را که رهبرانشان تا کنون به شدت بسته بودند، به سمت آینده‌ای متفاوت بگشاییم. در آینده، روزی که ببینیم مردم واقعاً به تکثرگرایی پایبند شده‌اند، ما باید به آنها کمک کنیم و هر جا که نهال‌های شایستگی را در تهدید ببینیم باید از آنها حمایت کنیم.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

اما همه چیز در درجهٔ اول به خود آنها مربوط است و به نیازشان به زندگی در کنار هم بدون مشتی آهنین بالای سرشان و این تنها زمانی اتفاق خواهد افتاد که آنها بخواهند».

در مدلِ تحلیل روایتِ آلژیرداس گرماس که مهم‌ترین مدل شخصیت‌محورِ تحلیل روایت است، ابریاریگر در انتهای داستان ظاهر می‌شود. جایی که شرایط برای قهرمان بسیار سخت شده و به نظر می‌رسد که او به‌رغم یاریِ یاریگران در آستانهٔ شکست است، ناگهان شخصیتی برتر با قدرتی جادویی از راه می‌رسد و همه چیز را به نفع قهرمان ختم می‌کند. ابتدای داستان، جایگاهِ شکل‌گیریِ مشکل است و انتهای داستان، موقعیتِ حلِ مشکل. شرورها در ابتدای داستان به صحنه می‌آیند و ابریاریگر در انتهای آن. در روایت‌های مورد بررسی ما، قهرمان مردمی‌اند درمانده از رسیدن به جامعهٔ ایده‌آل و آمریکا، تنها ابریاریگری که توانِ حلِ معضل را دارد، در انتظار آینده‌ای است که نوبتش فرا برسد و وارد شود و همهٔ مشکلات را حل کند. به این ترتیب، حضور آمریکا و متحدانِ غربیِ او در منطقه و در عراق، از سال‌ها قبل از پیدایش داعش و نقش‌آفرینی در تحولاتِ آن – مثلاً در سقوط صدام و در بسیاری تحولات دیگر – صرف‌نظر از مثبت یا منفی بودن عواقبِ آن، نادیده گرفته می‌شود و به کلی از داستان حذف می‌شود. مشکل را شرارتِ داعش ایجاد کرده و آمریکا آن را حل خواهد کرد.

اما حلِ مشکل، موکول به زمانی است که «مردم خودشان بخواهند». گویا علت مشکلات مردم بی‌صلاحیتی خودشان است و اگر صلاحیت کافی پیدا کنند، آنگاه ابریاریگر آماده خواهد بود تا به آنها کمک کند. در روایت‌های موعودگرا، معمولاً منجی زمانی ظهور می‌کند که مردم قابلیت و صلاحیتش را داشته باشند. در این پاراگرافِ فریدمن، لحنِ موعودگرایانه و منجی‌گرایانه روشن‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد: «در آینده، روزی که ببینیم مردم واقعاً به تکثرگرایی پایبند شده‌اند، «ما» باید به آنها کمک کنیم».

۳. تحلیل زمان

در روایتِ برساخته در یادداشت‌ها، زمان، تک‌خطی و در حال پیشرفت به سمت پیروزیِ نیروهای خیر است. یادداشت‌ها در قالب تحلیل داعش، تحلیلی از کل تاریخ ارائه می‌دهند. داعش نیز به عنوان یکی از نیروهای تاریخ و در چارچوب نقشی که در تاریخ ایفا می‌کند، تحلیل می‌شود. گذشتهٔ تاریخ وضعیتی تاریک و نامطلوب است و هرچه به سمت آینده

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

می‌رویم، وضعیت روشن‌تر و مطلوب‌تر می‌شود. دو نیروی خیر و شر، مهم‌ترین نیروهای تاریخند. در گذشتهٔ تاریخ نیروهای شر غلبه داشته‌اند و مسیر تاریخ گام به گام به سمت شکست شر و پیروزیِ خیر در حرکت است. این مسیر، ناگزیر است و کسی توانایی مانع شدن ندارد. در آیندهٔ تاریخ نیروهای خیر به پیروزیِ نهایی خواهند رسید. تاریخ از جایی در گذشته‌های دور، که نیروهای شری مانند داعش بر آن غلبه داشته‌اند به سمت آینده‌ای در حرکت است که نیروهای خیری مانند آمریکا بر آن غلبه خواهند داشت. زمان، عرصهٔ نزاع نیروهای خیر و شر است و این نیروها در این مقطع از تاریخ خود را در چهرهٔ آمریکا و داعش نمایان کرده‌اند.

مثلاً در یادداشت فریدمن (داعش و سیسی) دو زمان اصلی وجود دارد: «اکنون» و «آینده». شخصیت‌ها، به ترتیب از خوب به بد، روی طیفِ زمانی از گذشته به آینده قرار دارند. شخصیت‌های بد در گذشته یا اکنون زندگی می‌کنند، شخصیت‌های خوب در آینده. فریدمن از قول «پرولا»ی اسرائیلی می‌نویسد: «ما باید در انتظار نسلی باشیم که «جامعه را محور قرار دهد» [به جای خدا و دولت]؛ یک نسل جدید عرب/مسلمان که نمی‌پرسد «ما چگونه به خدا خدمت کنیم؛ یا ما چگونه دولت خدمت کنیم؛ بلکه می‌پرسد آنها چه خدمتی به ما می‌کنند».

هستهٔ مرکزی این جملات عبارت است از ایدهٔ پیشرفت، ایدهٔ آیندهٔ موعودی که از آن «ما»ست، از آنِ نیروهای خیر. از اینجا تا ایده‌های موعودگرای آخرالزمانی فاصله‌ای نیست. پاراگراف بالا یک درخواست محوری دارد که همان «انتظار» است و اطمینان می‌دهد که این انتظار به ظهور منجیِ موعود خواهد انجامید. منجی عبارت است از «نسل جدید» که آینده را به نفع نیروهای خیر تغییر خواهد داد و تغییر عبارت است از معکوس کردن رابطهٔ سلسله‌مراتبی خدا- انسان. اگر در گذشته، پرسش اصلی این بوده است که ما چگونه به خداوند خدمت کنیم، آیندهٔ موعودی فراخواهد رسید که در آن پرسیده می‌شود خدا چه خدمتی به ما خواهد کرد. ارزش‌های روشنگری آشکارا بر این اظهارات غالبند با این تفاوت که این بار آن ارزش‌ها از تاریخ خود تهی شده و به شعارهایی بی‌زمان و بی‌مکان مبدل گشته‌اند که اثرگذاریشان نه ناشی از معنای تاریخی آنها، که ناشی از نفوذ سیاسی‌شان است. گویا آینده از آن نیروهایی است که نویسنده می‌خواهد و آن آینده به صرف «منتظر بودن»، فرا خواهد رسید. فریدمن احتمال نمی‌دهد که در میان «نسل جدیدی» که او در انتظارش است،

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

کسانی هم باشند که هوادار آرمان‌هایی که فریدمن برای آیندهٔ منطقه آرزو می‌کند، نباشند. او به علل و عوامل اجتماعی که در گذشته باعث ظهور اسلام‌گرایی شده‌اند کاری ندارد و این احتمال را در نظر نمی‌گیرد که آن عوامل یا عواملی دیگر در آینده نسلی متفاوت را پرورش دهد. گویا سیر زمان به طور طبیعی به سمتی است که کارها را درست خواهد کرد. آیندهٔ موعود، چند سطر بعد در یادداشت فریدمن خود را در اسطورهٔ «قرن ۲۱» نشان می‌دهد. فریدمن به نقل از پرلاو می‌نویسد: «هنگامی که عموم مردم سرانجام بپذیرند که آن الگوها ... ناکارآمد و شکست خورده هستند، فرصتی فراهم خواهد شد که این منطقه را در حرکت به سمت قرن ۲۱ام ببینیم».

«قرن ۲۱» گرچه به لحاظ تقویمی اکنون است، اما در منطق داستانی آینده است. زمانی است که قهرمان (آدم معمولی) هنوز به آن نرسیده و می‌خواهد برسد. شخصیت‌های «آدم معمولی»، «شرور» و «مخالف شرور» در زمان «اکنون» حضور دارند و شخصیت «ابریاریگر» در زمان آینده است. «یاریگر» در میانهٔ راهِ گذشته به آینده قرار دارد. سرانجام، قهرمان (آدم معمولی) با کمک ابریاریگر، به زمان آینده دست می‌یابد.

آندلمن در یادداشت خود (بگذارید داعش نقش تاریخی‌اش را ایفا کند) از «نیروهای منکوب‌کنندهٔ تاریخ»[1] سخن می‌گوید که اگر آمریکا بخواهد دخالت کند و مانعِ سیر رخدادها شود، عمل می‌کنند و آمریکا را نیز شکست می‌دهند. اما این نیروها را اگر رها کنیم تا خود عمل کنند، «دشمن مورد نظر ما» را – که همان داعش است – شکست خواهند داد. یعنی تاریخ با نیروهای عظیمش به طور خودکار به سمت پیروزیِ آمریکا و شکست دشمنانش در حرکت است و هیچ‌کس، حتی خودِ آمریکا قادر به تغییر این مسیر نیست. در یادداشت آندلمن مسئله، مسئلهٔ عراق است اما عراق نه به عنوان یکی از کشورهای جهان، بلکه به عنوان یکی از نیروهای تاریخ که سرنوشت را رقم می‌زنند. موضوع در چارچوب یک تحول تاریخیِ گریزناپذیر و مقدر دیده می‌شود که «از یک قرن پیش آغاز شده» و در این برهه به انجام خود نزدیک می‌شود و کسی توان تغییرش را ندارد. این وعدهٔ پیروزیِ محتوم نزدیک، دوباره شباهت واضحی به وعده‌های پیروزی در فلسفه‌های موعودگرای آخرالزمانی دارد.

1. overwhelming forces of history

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

۴. تحلیل زاویهٔ دید

اینکه داعش فاعل چه اعمالی دانسته شود، وابسته است به اینکه موضوع در چه سطحی مورد بررسی قرار گیرد یا از چه ارتفاعی دیده شود. چهار سطح مختلف در پرداختن به موضوع قابل تصور است: الف) سطحِ درون و هم‌عرضِ رخدادها؛ ب) یک مرحله بالاتر، سطح منطقه‌ای؛ ج) سطح جهانی و د) سطح فراجهانی. در سطحِ هم‌عرض و درون رخدادها، موضوعاتی مانند کشتار، خونریزی و اعمال خشونت بر مردم مطرح می‌شود. در سطح منطقه‌ای، رفتارهایی مانند حمله به سرزمین‌های اطراف و تصرف آنها به داعش نسبت داده می‌شود. در سطح جهانی، اعمالی از قبیل برهم زدن مناسبات منطقه‌ای، تهدید منافع آمریکا و تهدید صلح جهانی به عنوان «اعمال داعش» گفته می‌شود.

اما موضِعی که برخی از یادداشت‌ها از آن نقطه به تحلیل می‌پردازند، در سطحی باز هم بالاتر قرار دارد. یادداشتِ آندلمن (بگذارید داعش نقش تاریخی‌اش را ایفا کند)، از نسبت داعش با تاریخ و عملی که او در تاریخ در حال انجام دادن است سخن می‌گوید. از منظر این یادداشت، آنچه به عنوان «عمل داعش» در نقطهٔ مرکزیِ اهمیت قرار می‌گیرد نه کشتار و خونریزی است، نه تصرف سرزمین‌های اطراف و نه تهدید نظم جهانی. عمل داعش «عقب بردن تاریخ» است. این عقب بردن، نه در مقیاس چند سال، نه چند دهه و نه حتی چند سده، بلکه در مقیاس هزاره روی می‌دهد.

نقطه‌ای که از آن به ماجرا نگریسته می‌شود، نه جایی است در نزدیکیِ داعش، که از آن بتوان ماجراها را دقیق دید و جزئیات آن را شرح داد، نه جایی است دورتر، در سطح منطقه‌ی خاورمیانه که از آن بتوان نسبت میان داعش و بازیگران خاورمیانه را تحلیل کرد و نه حتی باز هم دورتر، که بتوان پیامد داعش برای کل کشورهای جهان را از آن نقطه بررسی کرد. نقطهٔ دید جایی است که از آن می‌توان نسبت میان داعش با کل تاریخ و با هستی را مشاهده کرد. بیننده، در موضِعِ «دانای کل»، در جایی ورای تاریخ، در موقعیتی تاریخ‌زدایی شده ایستاده است. چنین جایی تنها جایگاهِ خدایان و پیامبران است. آندلمن می‌گوید: «عراق در ابتدای پایانِ بازیِ بودنش قرار دارد که از یک قرن پیش آغاز شده است و آمریکا نمی‌تواند کار چندانی در این باره انجام دهد» (آندلمن، ۲۶ ژون ۲۰۱۴؛ یو.اس.ای تودی).

طنین پیش‌گویانهٔ یک پیامبر از این گفتار به گوش می‌رسد. یادداشت، «شرایط سیاسی»

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

عراق را از موضعی تجربی تحلیل نمی‌کند، بلکه «شرایط وجودی» (بازیِ بودن[1]) آن را از موضعی هستی‌شناسانه تعیین می‌کند. جمله گویی ندایی است از سروشی غیبی که در آسمان‌ها پیچیده نه تحلیلی که در یک روزنامه نوشته شده است. رویکردی سرنوشت‌گرایانه در پس جملات، بدون تلاش برای پنهان شدن، آشکار و عیان است. مسئله عراق است، اما عراق نه به عنوان یکی از کشورهای جهان، بلکه به عنوان یکی از نیروهای تاریخ که سرنوشت را رقم می‌زنند (و در اینجا واژهٔ «تاریخ» طنینی فلسفهٔ تاریخی و هستی‌شناسانه دارد). موضوع در چارچوب یک تحول تاریخیِ گریزناپذیر و مقدر دیده می‌شود که «از یک قرن پیش آغاز شده» و در این برهه به انجام خود نزدیک می‌شود و کسی توان تغییرش را ندارد.

1. existence

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

بحث و نتیجه گیری

چه نسبتی می‌توان میان اسلام و داعش برقرار کرد؟ در یک دسته‌بندی کلی از دو نوع نسبت می‌توان سخن گفت: یکی نسبتِ تاریخ‌مند و زمینه‌مند و دیگری نسبت تاریخ‌زدوده و زمینه‌زدوده (یا اسطوره‌ای‌شده). در نسبتِ تاریخ‌مند و زمینه‌مند، داعش و اسلام هر دو پدیده‌هایی تلقی می‌شوند برآمده از شرایط تاریخی و اجتماعی مشخص و بنابراین، پدیده‌هایی هستند که در طول تاریخ و با تغییر شرایط تاریخی دچار دگرگونی و استحاله می‌شوند. در این تلقی، پدیده‌های اجتماعی، از جمله داعش و اسلام، ذات و گوهر ثابت و ازلی و ابدی ندارند تا برای شناخت آنها آگاهی از آن ذات و ماهیتِ لایتغیر کفایت کند. شناخت اسلام و داعش نیز مانند شناخت هر پدیدهٔ اجتماعی دیگر نیازمند آگاهی از شرایط تاریخی و زمینه‌های اجتماعی بروز آنها و چگونگی تحول آنها در طول تاریخ است. بنابراین، داعشِ امروزین با خلافتِ اسلامیِ ۱۰۰۰ سال پیش از بن متفاوت است. داعش پدیده‌ای است محصول مناسباتِ اجتماعیِ خاص خاورمیانه در شرایط تاریخیِ خاصِ نیمهٔ دههٔ دوم قرن بیست و یکم.

در نگاه دوم، از اسلام و داعش اسطوره‌سازی می‌شود. به این معنا که آنها همچون اموری بدیهی و طبیعی به تصویر کشیده می‌شوند که ویژگی‌های‌شان نه برآمده از زمینه‌های تاریخی و اجتماعیِ رشدِ آنها، بلکه ناشی از ماهیت درونی‌شان است که گریزی از آن نیست. در این نگاه، داعش و اسلام به هم پیوند می‌خورند و چونان اجزایی از یک کلیتِ ازلی و ابدی به تصویر کشیده می‌شوند. کلیتی که زمانی مرده بود و امروز دوباره سربرآورده است. آنچه امروز سربرآورده، همان است که زمانی مرده بود و با آن تفاوتی ندارد. بنابراین، شناخت این وضعیت نیازمند هیچ تحلیل اجتماعی و تاریخی نیست، بلکه آگاهی از جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی برای شناخت آن کفایت می‌کند. در چنین نگرش ناگزیرانه‌ای، تنها راه حلِ مشکل، از میان برداشتنِ فیزیکی مشکل است نه تغییر وضعیت از راه کنترل شرایط اجتماعی و تاریخی. چرا که مسئله، ناشی از ماهیت درونیِ پدیدهٔ مشکل‌زاست نه برآمده از تأثیرِ شرایط و عواملِ بیرونی. این نگاهی است که نشان داده شد که چگونه بر چهار یادداشتی که تحلیل شد حاکم است. در این یادداشت‌ها تاریخ بین یک دوراهی قرار داده شده است: یا آنچه که افراط‌گرای مذهبی خوانده شده (و نماد فعلی آن داعش است)، بر جهان مسلط خواهند شد؛ یا آمریکا و دوستانش پیروز می‌شوند. گویا اگر آمریکا پیروز نشود تنها راهی که باقی می‌ماند سلطهٔ داعش و داعشیان است. راه سومی برای جهان متصور نیست.

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشهای سیاسی جهان اسلام
۲۵۰
سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

منابع

اباذری، یوسف (۱۳۸۰). *رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگی*. ارغنون ۱۸.

اسکولز، رابرت (۱۳۷۹). *مقدمه‌ای بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.

بارت، رولان (۱۳۸۰). *اسطوره در زمانهٔ حاضر*. ترجمهٔ یوسف اباذری. ارغنون ۱۸.

تولان، مایکل (۱۳۸٦). *روایت‌شناسی؛ درآمدی زبان‌شناختی- انتقادی*. ترجمه فاطمه نعمتی و فاطمه علوی. تهران: انتشارات سمت.

سلدن و ویدوسون (۱۳۸٤). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.

سعید، ادوارد (۱۳۷۹). *اسلام رسانه‌ها*. ترجمهٔ اکبر افسری. تهران: انتشارات توس.

سعید، ادوارد (۱۳۸٦). *شرق‌شناسی*. ترجمه لطف‌علی خنجی. تهران: امیرکبیر.

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸٤). *وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش*. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: گام نو.

فوکو، میشل (۱۳۸۳). *ایران: روح یک جهان بی روح و ۹ گفت وگوی دیگر*. ترجمه افشین جهاندیده و نیکو سرخوش. تهران: نشر نی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۹۲). *پیامدهای مدرنیت*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز.

مارتین، والاس (۱۳۸۲). *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهبا. تهران: نشر هرمس.

هاروی، دیوید (۱۳۹۳). *وضعیت پسامدرنیته: تحقیق در خاستگاه‌های تحول فرهنگی*. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: پژواک.

هال، استوارت (۱۳۸٦). *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*. ترجمه محمود متحد. تهران: نشر آگه.

هلر، اگنش(۱۳۹۲). *نظریه‌ای درباره مدرنیته*. ترجمه فاطمه صادقی. تهران: نگاه معاصر.

Andelman, David A. (June 2014). *Let ISIS play out its role in history*. at: USA Today.

Czarniawska, B. (2004). *Narratives in Social Science Research*. Sage.

Friedman Thomas (June 2014). *ISIS and SISI*. at: The New York Times.

Foucault, M. (1954-1998). "Ethics: Subjectivity and Truth". *Essential Works of Foucault*. Vol. 1.

Kaplan, Fred (July 2014). *Why ISIL militia may be sputtering*" at: Chicago Tribune.

Mc Claughry, John (July 2014). *Finish off the "Islamic State" quickly and cheaply*. at: Washington Times.

Moen, T. (2006). "Reflections on the approach of narrative inquiry". *Journal of Qualitative method.*

Scruton, R. (2003). *West and the rest: Globalization and the terrorist threat. Bloomsbury Publishing.*

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۷۰۲۰۹

به این مقاله این‌گونه استناد کنید:

کلاهی، محمدرضا؛ محمودی، ابراهیم؛ غلامرضاکاشی، فاطمه (۱۳۹۶)، «اسطوره‌سازی از داعش در روزنامه‌های آمریکایی» فصلنامهٔ پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س۷، ش۲، تابستان ۹۶، صص ۲۵۲-۲۲۵.

[Downloaded from priw.ir on 2026-11-17]